

## تعریف جهانی شدن

جهانی شدن، واژه‌ای رایج در دهه ۹۰ است که به عنوان روندی از دگرگونی که از مرزهای سیاست و اقتصاد فراتر می‌رود و علم، فرهنگ و شیوه زندگی را نیز در بر می‌گیرد، استفاده می‌شود. جهانی شدن پدیده‌ای چند بُعدی و قابل تسری به جنبه‌های گوناگون اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، حقوقی، فرهنگی، نظامی و فن آوری و همچنین عرصه‌های دیگری چون محیط زیست است. هیچ اتفاق نظری بین دانشمندان در مورد تعریف دقیق جهانی شدن، یا تأثیر آن بر زندگی و رفتار ما وجود ندارد. برخی از دانشمندان کوشیده‌اند جهانی شدن را به عنوان مفهومی اقتصادی تعریف کنند؛ در حالی که جمعی دیگر به تبیین این مفهوم در چارچوب کل تحولات فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و زیست محیطی اخیر پرداخته‌اند. می‌توان تعاریف ارائه شده را به دو دسته کلی تقسیم کرد. دسته اول، جهانی شدن به معنای عام را در نظر دارند و دسته دوم تنها به جهانی شدن اقتصاد اشاره دارند. تعاریف زیر وابسته به دسته اول هستند:

### مک گرو، می گوید:

جهانی شدن، عبارت است از برقراری روابط متنوع و متقابل بین دولت‌ها و جوامع که به ایجاد نظام جهانی کنونی انجامیده است و نیز فرآیندی که از طریق آن، حوادث، تصمیمات و فعالیت‌ها در یک بخش از جهان، می‌تواند پی آمدهای مهمی برای سایر افراد و جوامع در بخش‌های دیگر کره زمین داشته باشد.

از نظر گیدنر، جهانی شدن این گونه تعریف می‌شود:

تشدید روابط اجتماعی در سراسر جهان که مکان‌های دور از هم را چنان به هم مرتبط می‌سازد که رخدادهای هر محل، زادهٔ حوادثی است که کیلومترها دورتر به وقوع می‌پیوندد.

**رابرتسون**، بر این باور است که جهانی شدن به عنوان یک مفهوم هم به کوچک شدن جهان و

هم به تقویت آگاهی از جهان اشاره دارد و **امانوئل ریشر** جهانی شدن را شکل‌گیری شبکه‌ای می‌داند که طی آن اجتماعاتی که پیش از این دورافتاده و منزوی بودند، در وابستگی متقابل و وحدت جهانی ادغام می‌شوند.

**سیموز** در تعریف جامع‌تری از جهانی شدن، ویژگی‌های این پدیده را چنین می‌داند:

۱. مرزهای ملی برای جداسازی بازارها، اهمیت خود را از دست می‌دهند.

۲. فعالیت‌های تولیدی فرامرزی، تخصصی می‌شوند و بنابراین، سبب شکل‌گیری شبکه‌های

تولیدی چند ملیتی می‌گردند.

۳. قدرت‌های چندپایهٔ تکنولوژیک شکل می‌گیرند که این امر در نهایت به همکاری‌های بیش‌تر

بین بنگاه‌های بین‌المللی منتهی می‌شود.

۴. شبکه اطلاعاتی جهانی، همهٔ جهان را به یکدیگر مرتبط و وابسته می‌کند.

۵. همبستگی بیش‌تری در مراکز مالی دنیا به وجود می‌آید.

برخی ناظران، جهانی شدن را بر اساس رابطه قدرت بین دولت‌ها و نهادهای غیردولتی، به ویژه شرکت‌های چند ملیتی تعریف می‌کنند و بر مرکزیت شرکت‌های چند ملیتی و دولت‌ها در شکل دادن به جغرافیای متحول اقتصاد جهانی تأکید می‌نمایند.

از آن جا که جهانی شدن اقتصاد، در پی تحول عمیق سرمایه‌داری و در سایه چیرگی و رهبری کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و حاکمیت نظام سلطه و مبادله نامتوازن و ناهمگون صورت می‌پذیرد، شاید یکی از واقعی‌ترین تعریف‌ها از جهانی شدن اقتصاد را، **عادل عبدالحمید علی**، ارائه داده باشد. او می‌گوید:

جهانی شدن اقتصاد، عبارت است از درهم ادغام شدن بازارهای جهان در زمینه‌های تجارت و سرمایه‌گذاری مستقیم و جابه‌جایی و انتقال سرمایه و نیروی کار در چارچوب سرمایه‌داری و بازار آزاد، و در نهایت، سرفرود آوردن جهان در برابر قدرت‌های جهانی بازار که منجر به شکسته شدن مرزهای ملی و آسیب دیدن حاکمیت دولت‌ها خواهد شد. عناصر اصلی و مؤثر در این پدیده، شرکت‌های بزرگ فراملی و چند ملیتی هستند. جهانی شدن، اوج پیروزی سرمایه‌داری جهانی در پهنه گیتی و حاکم شدن رقابت بی‌قید و شرط در سطح جهان است؛ رقابتی که برای کشورهای ثروتمند، درآمد بیش‌تر و برای کشورهای فقیر، فقر بیش‌تر به ارمغان می‌آورد.

### ابعاد جهانی شدن

جهانی شدن، در ابعاد گوناگونی انجام می‌شود. دامنه تغییرات آن گسترده و ابهام‌برانگیز است. سیر تحولات به گونه‌ای است که توانایی بشر را برای نظم‌بخشیدن و مهارش، زیر سؤال می‌برد. بی‌سبب

نیست که بعضی از پُست مدرن‌ها مانند **کنت جویت** این پدیده را «بی‌نظمی تازه جهانی» دانسته‌اند.

**زیگموند باومن** با تأیید این سخن می‌نویسد:

جهانی‌شدن، نامعلومی، سرکشی و خصلت خودرأیی امور جهان است؛ یعنی نبود یک مرکزیت،

یک قانون نظارت و یک هیأت رهبری ... است.

البته، نباید این سخن ما را به اشتباه افکند، زیرا جهانی‌شدن در بعد اقتصادی‌اش چنین نیست؛

کسانی که آب پشت سدها را رها کرده‌اند، توانایی مهار سیلاب را هم دارند. هدف جهان‌گرایی

تحقق لیبرالیسم، در تمام عرصه‌های زندگی است. در این میان تبیین ابعاد اقتصادی، سیاسی و

فرهنگی جهانی‌شدن لازم است که ما به بعد اقتصادی آن می‌پردازیم.

## بُعد اقتصادی

تحوّلات مربوط به جهانی‌شدن، بیش از همه در حوزه اقتصاد انجام گرفته‌است. تعمیق وابستگی متقابل بین اقتصادهای ملی، یکپارچه‌شدن بازارهای مالی، گسترش مبادلات تجاری به همراه مقرّرات زدایی و از میان برداشتن تعرفه‌ها و ضوابط حمایتی بازرگانی و ایجاد نهادهایی مانند سازمان تجارت جهانی با هدف گسترش و تسرّی تجارت بین‌المللی، از جمله نمودهای جهان‌گرایی اقتصادی است.

ایجاد تحوّلات ساختاری در اقتصاد جهانی، موجب تشدید روابط اقتصادی فرامرزی شده است. سرمایه‌گذاری‌های روزافزونی که با گشوده‌شدن بازارهای مالی سراسر جهان انجام می‌شود، باعث افزایش ادغام‌های اقتصادی و تشکیل اتحادیه‌های منطقه‌ای شده است. بازارهای مالی پنهان، چنان‌به هم می‌پیوندند که می‌توان گفت در آینده شاهد یک «دهکده اقتصادی جهانی» خواهیم بود.

اگرچه ادغام اقتصادی، تحولی نو نیست اما تحوّلات ساختاری موجب تغییراتی کیفی در سازماندهی بازار جهانی از تجارت بین‌المللی به سوی تولیدبین‌المللی شده است و چنان‌که **کروک پاتریک** می‌گوید:

بین‌المللی‌شدن فعالیت اقتصادی پدیده جدیدی نیست ... اما رشد همگرایی و یکپارچگی بین‌المللی، از لحاظ کیفی با گسترش اولیه تجارت بین‌المللی کاملاً تفاوت دارد، چرا که ویژگی آن تشدید پیوندهای اقتصادی - غالباً در سطح کارکردی - در ورای مرزهای ملی است.

در سال‌های اولیه همگرایی اقتصادی میان کشورها، تجارت بین‌المللی و کاهش موانع بازرگانی، نقش اصلی را در ادغام اقتصادی جهان به عهده‌داشته‌اند، در حالی که در اقتصاد جهانی امروز، بازیگران اصلی، شرکت‌های چندملیتی و بازارهای بزرگ مالی و سرمایه‌ای هستند که سهم عظیمی از تولید جهانی را در اختیار خود دارند.

بعد از اقتصادی جهانی شدن، از آن رو اهمیت دارد که در نظام سرمایه‌داری که سودای رهبری جهان کنونی را در سر دارد، سیاست و فرهنگ تا حد زیادی تحت تأثیر سیاست‌گذاری‌های اقتصادی قرار دارند و برنامه‌ریزی‌های این دو حوزه، چنان است که روند شکوفایی تجارت و رونق بازارها و جذب حداکثر سود تسهیل گردد.

### علل جهانی شدن اقتصاد

این حقیقتی است که جهانی شدن اقتصاد بیش از آن که نتیجه فن‌آوری ارتباطات و پیشرفت وسایل حمل‌ونقل باشد، زائیده مجموعه‌ای از سیاست‌گذاری‌های اقتصادی در کشورهای شمال، به ویژه امریکا در طول چنددهه گذشته است. به این دلیل می‌توان به جای «جهانی شدن اقتصاد»، از تعبیر «جهانی‌سازی اقتصاد» استفاده کرد. از این نظر، جهانی‌سازی اقتصاد، راهکاری است که در پی تحول تکنولوژیک و فراهم آمدن وضعیت فرهنگی و سیاسی مساعد، نظام‌های سرمایه‌داری در پیش گرفته‌اند تا با بهره‌گیری از ابزارهایی که دانش نوین در اختیارشان نهاده است، ادغام اقتصادهای ملی و تشکیل نظام واحد سرمایه‌داری را در سطح جهان تحقق بخشند.

حرکت نظام‌های سرمایه‌داری برای تسخیر اقتصاد جهان، به صورتی خزنده در سال‌های دهه ۴۰ میلادی، با تشکیل صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی و موافقت‌نامه عمومی تعرفه و تجارت (گات) شروع شد. در آغاز، بازسازی خرابی‌ها و رفع خسارت‌های جنگ جهانی دوم، کشورهای سرمایه‌داری را با مشکلاتی داخلی درگیر ساخت و از توسعه‌طلبی باز داشت. پس از آن نیز، شکل‌گیری بلوک شر که گذشته از جنبه‌های سیاسی و نظامی، از جهت اقتصادی نیز رقیبی نیرومند به شمار می‌آمد، مانع مهمی بر سر راه بود. پس از تضعیف و فروپاشی اردوگاه شر در سال‌های پایانی دهه ۸۰، سازمان‌های مالی بین‌المللی که عملاً تحت تسلط کشورهای سرمایه‌داری بودند، با انگیزه‌ای قوی‌تر و شدت عملی بیشتر سیاست‌های مداخله‌جویانه و توسعه‌طلبانه اقتصادی خود را به کشورهای در حال توسعه تحمیل کردند. به‌خصوص، بعد از تشکیل سازمان تجارت جهانی در سال ۱۹۹۵، فشار سازمان‌های مالی بین‌المللی آن چنان فزونی یافت که برای کشورهای در حال توسعه راهی جز ادغام در اقتصاد جهانی و پیوستن به مجموعه کشورهای پیرامونی نظام سرمایه‌داری باقی نماند.

در اثر جهش فن‌آوری ارتباطات و گسترش صنعت حمل‌ونقل و نیز در اثر سیاست‌گذاری‌های اقتصادی خاص در داخل کشورهای سرمایه‌داری و اعمال سیاست‌هایی مشابه در کشورهای دیگر، توسط سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی، سه عامل عمده در صحنه اقتصاد بین‌المللی پدید آمده است که علل اصلی ادغام اقتصادی کشورهای جهان به شمار می‌روند:

۱. گسترش تجارت

۲. رشد سرمایه گذاری خارجی (مستقیم و غیرمستقیم)

۳. نهادینه شدن بازارهای مالی

بحث درباره چگونگی شکل گیری و تأثیرگذاری هر یک از عوامل فودر پیوندادن اقتصادها به یکدیگر، می تواند هر چه بیش تر ما را در شناخت علل اقتصادی جهانی شدن یاری کند.

### ۱. گسترش تجارت

بین سال های ۱۹۶۰ و ۱۹۹۰، در حالی که تولید جهانی از ۷۱۱۰ به ۲۱۶۰۰ میلیارد دلار افزایش یافت، بازار صادرات جهان از ۱۲۹/۸ میلیارد دلار به ۳۳۸۲ میلیارد دلار جهش کرد. به عبارت دیگر، تولید جهانی سه برابر، ولی صادرات ۲۶ برابر شد. رشد تقریباً ۹ برابری صادرات نسبت به تولید، گویای جهانی شدن بازار مصرف کالاها و خدمات است. روند جهانی شدن بازارها هنوز به سرعت ادامه دارد و پیش بینی می شود که بازار صادرات، به حدود ۶۵۰۰ میلیارد دلار برسد.

کشورهای در حال توسعه نیز، در جهانی شدن بازارهای مالی و کالا نقش داشته اند. سهم تجارت (صادرات به علاوه واردات) این کشورها از تولید ناخالص داخلی شان، از ۳۳ درصد در اواسط دهه ۱۹۸۰، به ۴۳ درصد در سال ۱۹۹۶، رسیده است و پیش بینی می گردد که در ۱۰ سال آینده، از مرز ۵۰ درصد هم بگذرد.

بخشی از گسترش تجارت جهانی، مدیون رشد فن آوری ارتباطات است؛ زیرا فن آوری برتر موجب تسهیل معاملات و کاهش هزینه های نقل و انتقال شده، همه گیتی را از طریق شاهراه های اطلاعاتی به هم پیوند داده و پدیده مبادله ۲۴ ساعته را به وجود آورده است. گسترش صنعت



حمل و نقل و پیشرفت فن آوری آن، از زمان و هزینه انتقال کالا کاسته و بدین گونه بر سرعت و وسعت مبادلات افزوده است.

بخش بزرگی از رشد تجارت بین المللی، از طریق سیاست های اعمال شده از جانب سازمان هایی مانند گات و سازمان تجارت جهانی، صورت گرفته است.

«گات»، علامت اختصاری «موافقت نامه عمومی تعرفه و تجارت» است که بعد از جنگ جهانی دوم، در جهت اشاعه تجارت آزاد بین المللی از طریق کاهش موانع وارداتی غیر تعرفه ای و نیز کاستن از تعرفه های گمرکی، بین اعضای شرکت کننده، به وجود آمده است. موافقت نامه مذکور، کشورهای عضو را متعهد می سازد که تجارت چند جانبه را با حداقل موانع تجاری، گسترش دهند. گات، در واقع کوششی بین المللی برای آزاد ساختن تجارت در سطح جهان است. سردمداران آن، کشورهای توسعه یافته هستند، ولی کشورهای در حال توسعه نیز رفته رفته به آن پیوسته اند. از آغاز شکل گیری گات تاکنون، چند مرحله مذاکره بین اعضای آن انجام شده است.

نتیجه نخستین دور مذاکرات در سال ۱۹۴۷، توافق بر سر کاهش ۴۵ هزار مورد تعرفه های گمرکی و دستاورد دور دوم و سوم مذاکرات، کاهش بیش تر تعرفه های گمرکی بود. در دور چهارم که در سال ۱۹۶۵ در ژنو برگزار شد، تصمیم چنان شد که اگر استفاده از یارانه خواه مستقیم و خواه غیر مستقیم، موجب گردد قیمت های صادراتی، نازل تر از قیمت های تولید در داخل کشور باشند، از پرداخت سوبسید جلوگیری شود. نتیجه دور پنجم مذاکرات، اصلاح برخی حقو گمرکی، پس از تشکیل بازار مشترک بود. دور ششم که به دور کندی معروف است، از مهم ترین مقاطع مذاکرات

گات به شمار می‌رود که با شرکت ۴۸ کشور و طی سال‌های ۱۹۶۴ تا ۱۹۶۷، برگزار گردید. در جریان این مذاکرات در موافقت‌نامه گات تجدیدنظر شد و بخشی به عنوان «تجارت و توسعه» به آن افزوده شد. گفت‌وگوهای دور کندی، منجر به کاهش بیش از ۳۰ درصد حقوق گمرکی کالاهای صنعتی شد.

گات، وضعیت رقابتی یکسانی را برای همه صادرکنندگان کشورهای عضو، در بازار ملی وارداتی کل اعضا، از طریق حذف موانع غیرتعرفه‌ای مهیامی کند. صادرکنندگان در همه بازارهای طرف معاهده، در مورد کالایی خاص، با تعرفه یا عوارض گمرکی معینی روبه‌رو هستند.

در دور هفتم مذاکرات که با شرکت ۹۹ کشور برگزار شد، تصمیماتی درباره دامپینگ، سوبسیدها، بازار مشترک و کاهش حقوق گمرکی کالاهای صنعتی اتخاذ شد. دور هشتم مذاکرات یکی از جنجالی‌ترین مراحل مذاکرات گات تا امروز بوده است. این دور مذاکرات که به دور اروگوئه معروف است، از سال ۱۹۸۶ تا ۱۹۹۳ طول کشید. شروع این مذاکرات، با اوج بحران‌بدهی‌ها و کندی روند اقتصادی همراه بود. از این رو، سردمداران اقتصاد جهانی برای جلوگیری از کاهش رشد اقتصاد جهان، تدابیری مانند سیاست تعدیل ساختاری و آزادسازی اقتصادی اندیشیدند. برای اولین بار، در دور اروگوئه، آزادسازی تجارت محصولات کشاورزی مطرح شد. بعد از اتمام دور اروگوئه، گات علناً به «سازمان تجارت جهانی» با وظایف گسترده تبدیل شد.

مذاکرات اروگوئه، باعث از بین رفتن هر چه بیش تر مرزهای اقتصادی جهان، در دهه ۹۰ گردید و تحوّل عظیمی در تجارت بین الملل ایجاد کرد. در حال حاضر ۱۳۰ کشور عضو سازمان تجارت جهانی، ۸۰ درصد تجارت دنیا را در اختیار دارند و با مصوبات خود عملاً کشورهای غیر عضو را در بن بست قرار داده اند. در صورت پیوستن کشوری به سازمان تجارت جهانی، باید بسیاری از محدودیت های تجاری آن کشور لغو شود و در صورت عدم عضویت، کشورهای عضو می توانند تا ۶۰ درصد، بر واردات کالای آن کشور، تعرفه وضع کنند.

## ۲. رشد سرمایه گذاری های خارجی

سرمایه گذاری های شرکت های چند ملیتی، عامل اصلی رشد سرمایه گذاری خارجی بوده است. در سال های اولیه ادغام اقتصادی، تجارت بین المللی و کاهش موانع تجاری، نقش اصلی را در جهانی شدن اقتصاد داشتند. در حالی که در اقتصاد کنونی جهان، بازیگران اصلی، شرکت های چند ملیتی و بازارهای مالی در حال رشد هستند.

از اوایل دهه ۸۰، نه تنها بر شمار شرکت های چند ملیتی افزوده شده، بلکه سهم آنها در سرمایه گذاری خارجی به شدت افزایش یافته است. در اوایل دهه ۹۰، حدود ۳۷۰۰۰ شرکت چند ملیتی وجود داشت که ۱۷۰۰۰۰ شرکت وابسته را کنترل می کردند و سهمشان از بازار سرمایه گذاری خارجی، حدود ۲۰۰۰ میلیارد دلار بود. نزدیک به یک سوم کل کالاهای صنعتی جهان، بین شعبه های مختلف شرکت های چند ملیتی مبادله می شود. طبق تحقیق وزارت بازرگانی امریکا، کل دارایی های شرکت های چند ملیتی امریکایی در خارج، بالغ بر ۸۲۹ میلیارد دلار، یعنی پنج برابر

میزان سرمایه گذاری خارجی و کل دارایی داخلی این شرکت‌ها، بالغ بر ۲۱۲۸ میلیارد دلار بوده است. در نتیجه، جمع کل دارایی‌های داخلی و خارجی شرکت‌های چند ملیتی امریکایی در سال ۱۹۷۷، بیش از ۳۰۰۰ میلیارد دلار و سهم این شرکت‌ها از کل صادرات امریکا در همین سال، ۷۴ درصد بوده است.

شرکت‌های چند ملیتی، به منظور کاهش هزینه تولید و به حداکثر رساندن سود و نیز برای برخورداری از مزیت رقابتی در مقابل دیگران، به بازارهای فراملی روی آورده‌اند و در کشورهایی که قیمت نهاده‌های تولیدشان پایین است، سرمایه گذاری می‌کنند. در نتیجه میزان سرمایه گذاری مستقیم خارجی، به شدت بالا رفته است؛ برای مثال این میزان از ۱۵۸ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۱، به ۳۴۹ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۶ رسیده است که نشانه رشدی ۸۳/۵ درصدی در این فاصله زمانی است.

این امر تا حدودی با توسعه تکنولوژی ارتباطات و حمل و نقل، تسهیل شده است. **بویسی** می‌گوید: «پیشرفت تکنولوژی، امکان تقسیم‌بندی فرآیندهای تولید را به مراحل مختلف در مکان‌های گوناگون، بدون آسیب به کارآیی و سودآوری فراهم کرده است».

به دلیل بالا رفتن سطح تخصص، ساختار تولید کارخانه‌ای نیز، آن چنان متحول شده است که اکنون می‌توان، قطعات گوناگون را در فرآیند تولید، در هر جا که مزیت رقابتی برای تولید آن قطعات وجود دارد، تولید کرد و محصول نهایی را در کشوری کاملاً متفاوت مونتاژ نمود، یعنی یک «کارخانه جهانی» به وجود آمده است.

آن چه رشد شرکت‌های فراملیتی را ممکن ساخته، اهمیت روزافزون رقابت ناقص است. در دنیای رقابت کامل، دنیای آرمانی **آدام اسمیت**، رقبای کوچک متعددی در هر کشور، کل کالاها و خدمات مورد تقاضا را عرضه می‌کنند و هیچ انگیزه‌ای برای سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی وجود ندارد. اما ناقص بودن رقابت، در دنیای واقعی، برای شرکت‌هایی که دسترسی به منابع مالی، دانش تخصصی و تکنولوژی دارند، بازدهی غیرقابل چشم‌پوشی ایجاد می‌کند. آشفته‌گی بازار رقابت ناقص، این فرصت را برایشان ایجاد می‌کند که سهم خود را از بازار جهانی، افزایش دهند.

از جهت دیگر، مشکلات ناشی از هزینه‌های تولید (انرژی و دستمزدها)، مالیات، مقررات دست و پاگیر و محدودیت‌های دولتی در خصوص واردات در کشورهای توسعه یافته، در دهه‌های ۷۰ و ۸۰، بعضی از این شرکت‌ها را برآن داشت که به جای تولید در داخل و صدور کالا و خدمات، به صدور عوامل تولید، از قبیل پول، ماشین‌آلات و ابزارهای تولید، تکنولوژی و مدیریت، یعنی به سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی روی آورند.

اما به عملکرد این شرکت‌ها که گاه بودجه سالانه‌یشان، از تولید ناخالص چند کشور در حال توسعه بیش‌تر است، دو انتقاد مهم وارد است:

**اول** آن که برخلاف ادعایشان، به کشور مادر وابسته‌اند، یعنی همان جایی که دفتر مرکزی و مالکان و سهامداران اصلی شرکت قرار دارند. در نتیجه، هرگاه تضاد منافع روی دهد، جانب کشور مادر را می‌گیرند.

**دوم**، شرکت‌های چند ملیتی تنها به فکر آن هستند که سود خود را افزایش دهند، لذا با بهره‌برداری نادرست از منابع و بدون توجه به محدودیت‌های طبیعی در کشور میزبان، از تکنولوژی که صرفه اقتصادی بیش‌تری دارد، استفاده می‌کنند؛ هر چند به محیط زیست و منابع آب و خاک آن کشور، لطمات جبران‌ناپذیری وارد آید.

### ۳. نهادینه شدن بازارهای مالی

در سال‌های اخیر، حجم بازارهای مالی در مقایسه با حجم تجارت جهانی، به سرعت رشد کرده و به عامل مهمی در یکپارچگی جهانی تبدیل شده است. به گفته **دواکوز** «حرکت سرمایه به جای تجارت کالا و خدمات، به صورت موتور محرک اقتصاد جهانی درآمده است». سرمایه جهانی با وجود تسهیلاتی که سیاست مقررات‌زدایی و آزادسازی کشورهای غربی، ایجاد کرده، هم از لحاظ تحرک و هم از لحاظ حجم گردش سالانه، افزایش یافته است. بر همین اساس در سال ۱۹۹۵، روزانه ۱۲۰۰ میلیارد دلار ارز معامله شد. این میزان تقریباً حدود ۵۰ برابر ارزش تجارت جهانی کالا و خدمات است و حال آن که در اوایل دهه ۷۰ و پیش از آزادسازی بازارهای سرمایه، ارزش معاملات ارزی، تنها شش برابر ارزش تجارت واقعی بود.

به سبب گسترش سریع بازارهای مالی و سود سرشارشان و نیز به علت پیچیدگی و ریسک بالای سرمایه‌گذاری‌های کوچک افراد، سازمان‌های مالی بزرگ مانند صندوق‌های بازنشستگی، شرکت‌های بیمه و سازمان‌های تأمین اجتماعی کشورها که سرمایه‌های هنگفتی در اختیار دارند، بی‌توجه به اهدافی که در تأسیس آن‌ها مورد نظر بوده است، به طرف معاملات ارزی در این بازارها و به ویژه انتقال منابع به خارج از مرزهای ملی کشیده شده‌اند. با رشد ثباتان سرمایه خصوصی، برداشت سنتی از «سرمایه» که مختص به افراد و یا کشوری خاص بود، مفهوم خود را از دست داد. به دیگر سخن، سرمایه آن‌چنان بین‌المللی شد که رنگ و بوی فردی و ملی‌اش، از بین رفت. بانهادینه شدن بازارهای مالی، کنترل و قاعده‌مند کردن جریان مالی بین کشورها بسیار دشوار گردید.

## آثار جهانی شدن اقتصاد

### گفتار یکم: آثار مثبت جهانی شدن اقتصاد

برخی از صاحب نظران اقتصادی، آثار مثبتی را برای جهانی سازی اقتصاد بر می شمردند. در این

فصل به تحلیل این مطالب می پردازیم.

#### ۱. افزایش رقابت در سطح اقتصاد بین الملل

از جمله آثار مثبت جهانی شدن اقتصاد، افزایش رقابت بین المللی است. با کاهش هزینه های

حمل و نقل، رشد تکنولوژی اطلاعات و گسترش تجارت الکترونیکی، بنگاه های اقتصادی همه

بازارهای جهان را بازار خود می دانند. افزایش رقابت موجب افزایش کارآیی اقتصاد بین الملل

خواهد شد زیرا رقابت مهم ترین عامل در افزایش کارآیی یک سیستم است.

**ادوارد گراهام**، هدف سیاست های رقابتی را، در کارآیی بیش تر می داند. **ویکوز و یارو** پس

از انجام تحقیقات گسترده، وجود رابطه مثبت بین افزایش رقابت و افزایش کارآیی را مورد تأکید

قرار می دهند.

تردید نیست که افزایش رقابت به افزایش کارآیی اقتصادی منجر می شود، لیکن سخن این

است که این اثر مثبت برای کشورهای است که با داشتن شرایط لازم و مدیریت اقتصادی و

سیاست گذاری کارآمد، توان رقابت در صحنه بین المللی را دارند، چیزی که بسیاری از کشورهای

جهان سوم از آن بی بهره اند. برای توفیق یافتن در صحنه رقابت بین المللی که رقابت در آن، بسیار

سخت تر از رقابت در بازار داخلی است، باید ابتدا اقتصاد داخلی هر کشور به طور کامل رقابتی شود



و انحصارها و یارانه‌هایی که برای برخی شرکت‌های تولیدی وجود دارد، از بین برود. باید استاندارد کالاها به دقت رعایت شود تا کالاهای صادراتی، قدرت رقابت با کالاهای خارجی و کالاهای داخلی، قدرت رقابت با کالاهای وارداتی را داشته باشند.

با بررسی اقتصاد کشورهای در حال توسعه، مشاهده می‌شود که بسیاری از آن‌ها، حتی در رعایت معیارها و برقراری اقتصاد رقابتی در داخل کشورهایشان نیز موفقیت چندانی نداشته‌اند. در این میان، کشورهایی که پیش از این دارای اقتصاد دولتی بوده‌اند، مانند جمهوری‌های به جای مانده از شوروی سابق، یا کشورهای صادرکننده نفت که به صنایع خود یارانه‌های کلان پرداخت می‌کرده‌اند، برای هماهنگ شدن با اقتصاد جهانی با مشکلات بیش‌تری روبه‌رو هستند.

## ۲. انتقال تکنولوژی و بهبود استاندارد زندگی

گفته می‌شود که جهانی شدن اقتصاد، باعث انتقال تکنولوژی و بهبود وضعیت زندگی عده‌ای از افراد کشورهای در حال توسعه، شده است.

جهانی شدن اقتصاد برای کشورهای در حال توسعه، این فرصت را فراهم می‌آورد که وارد سیستم واحد تجارت در سطح جهان گردند و همراه با کشورهای توسعه یافته، به صورت اعضای برابر، به دور از هر گونه تبعیض، از منافع و نتایج مثبت گسترش تجارت و رشد اقتصادی و ادغام و اتحاد اقتصاد جهانی به گونه‌ای یکسان بهره‌مند گردند.

نکته‌ای که باید به آن توجه داشت این است که انتقال تکنولوژی و بهبود سطح زندگی، تنها هنگامی در کشورهای در حال توسعه محقق خواهد شد که کشورهای توسعه یافته، به ادعاهایشان در مورد حفظ معیارهای رقابت، آزادی ورود و خروج کالا و نیروی کار، صادرات تکنولوژی و عدم تبانی بین دولت‌های ثروتمند، عمل نمایند. لیکن شواهد، خلاف این مدعا را ثابت می‌کند. هواداران جهانی شدن، باید مکانیزم‌های عملی کاهش خطرها و نتایج منفی ادغام اقتصادی را به کشورهای جهان سوم پیشنهاد کنند و کشورهای پیشرفته‌ای را که بیشترین سهم تجارت جهانی را از آن خود کرده‌اند، به رعایت قواعد بازی وادار کنند. اما چنین تضمینی هرگز وجود نداشته است. این کشورهای صنعتی هستند که شرایط را، آن سان که خود می‌خواهند در همه‌مجامع و نشست‌ها به کشورهای فقیر دیکته می‌کنند.

برای مثال، کشورهای پیشرفته از آزادی ورود و خروج سرمایه و گشاده‌دستی شرکت‌های چند ملیتی برای سرمایه‌گذاری در همه‌نقاط جهان دفاع می‌کنند، زیرا رقابتی بودن بازار سرمایه بین‌المللی به نفع آن‌هایی است که انبار سرمایه جهانی را در اختیار دارند. کشورهای ضعیف نیز که سرمایه‌ای ندارند تا از موقعیت‌ها به نفع خود بهره ببرند، به ناچار تسلیم شرایطی می‌شوند که بازار بر آن‌ها تحمیل می‌کند. اما در جای دیگر، در مورد رقابتی شدن بازار کار جهانی و آزادی کامل جابه‌جایی نیروی کار میان کشورهای دنیا، آسان‌نمی‌گیرند، چون نیروی کار ارزان در کشورهای جنوب فراوان است و آزادی انتقال نیروی کار، به سود کشورهای جنوب تمام می‌شود. این امر نشان می‌دهد که کشورهای پیشرفته موافقت‌نامه‌های پیشنهادی را که روند جهانی شدن را رشدت می‌بخشند، گزینش می‌کنند.

کشورهای در حال توسعه، در مورد انتقال تکنولوژی نیز همواره خواستار دست یابی آسان به تکنولوژی بوده‌اند. این کشورها ضمن درخواست تجدیدنظر در مفاد کنوانسیون پاریس، خواهان این هستند که بین منافع دارندگان مالکیت معنوی و نیاز کشورهای در حال توسعه، توازنی برقرار گردد.

در دوراروگوئه گات، در این خصوص مذاکره شد و بحث‌های مختلفی در رابطه با زمینه‌های تجاری مرتبط با حقوق مالکیت معنوی انجام گرفت. از نظر کشورهای در حال توسعه، حمایت بیش‌تر از حقوق مالکیت معنوی، ضمن انحصاری کردن تکنولوژی و نوآوری‌ها، این خطر را دارد که دارندگان حقوق، تقاضای حق الاختراع زیادتری بنمایند.

می‌توان گفت که موافقت‌نامه جنبه‌های تجاری حقوق مالکیت معنوی، زمینه بهبود حمایت از حقوق متنوع مالکیت فکری (حق انحصاری اختراع، تکثیر، علائم و اسرار تجاری و مانند آن) را فراهم نمود. در اصل، این حمایت از طریق ملزم کردن کشورها به نکات زیر حاصل می‌شود:

الف. اعطای رفتار ملی؛

ب. تأمین حداقل استانداردهای حمایت از مالکیت‌های متنوع فکری (۲۰ سال برای حق انحصاری

اختراع)

ج. ایجاد رویه‌ها و راهکارهایی در قوانین ملی که از حقوق خارجیان حمایت کند.

این موافقت‌نامه، موجب شد تا از سویی هزینه‌های کشورهای در حال توسعه در رابطه با حقوق

مالکیت معنوی افزایش یابد و از سوی دیگر، انتقال تکنولوژی برای این کشورها به آسانی ممکن

نباشد تا آنان را از تولید کالاهای مشابه باز دارد. در حالی که کشورهای توسعه یافته، امکان یافته‌اند تکنولوژی خود را بیش تر تحت کنترل در آورند.

### ۳. تقسیم کار بهتر

بین طرفداران جهانی شدن اقتصاد، این باور وجود دارد که جهانی شدن، تقسیم کار بهتری را به ارمغان می‌آورد و کشورهای در حال توسعه که دارای نیروی کار فراوان هستند، امکان خواهند یافت تا در تولید کالاهای کاربرتخصص پیدا کنند و از سوی دیگر، کشورهای توسعه یافته نیز خواهند توانست تخصص خود را در تولید کالاهای سرمایه‌بر بالا برند و کارگران آنها بابت بهره‌وری بیش‌تری، کارها را به انجام رسانند و بدین صورت هر دو گروه، از مزایای تقسیم کار جهانی بهره‌مند شوند.

همان‌طور که اشاره شد یکی از دلایل کسانی که از جهانی شدن اقتصاد و پیوستن کشورهای در حال توسعه به سازمان تجارت جهانی دفاع می‌کنند، بهره‌بردن از فواید تقسیم کار جهانی است. متأسفانه این استدلال که ریشه در اندیشه‌های اقتصاددانان کلاسیک قرن هیجدهم دارد، بدون توجه به شرایط کنونی حاکم بر سیاست و اقتصاد بین‌المللی، مطرح شده است. جای بسی شگفتی است که در کشورهای جهان سوم و به ویژه در کشور ما، چنین ساده و گذرا با مسائل برخورد می‌شود و فرضیه‌های ناپخته و تجریدی اقتصاددانان کلاسیک، مبنای تصمیم‌گیری‌های مهم در اقتصاد پیچیده کنونی می‌گردد. در حالی که میان گفته‌های **آدام اسمیت** با واقعیت‌های تلخی که ما با آن روبه‌رو هستیم، تفاوت بسیاری وجود دارد.

**آدام اسمیت**، برخلاف فیزیوکرات‌ها فعالیت انسان را منبع ثروت می‌داند. از نظر او، در جوامع ابتدایی، «کار» معیار حقیقی ارزش قابل تعویض اشیا است و تفاوت جامعه متمدن با جوامع ابتدایی، در افزایش ثروت ناشی از تقسیم کار است. نیازهای مختلف انسان از طریق تقسیم کار برآورده می‌شود و با تقسیم کار دستاورد یا بهره‌دهی فردی به طرز قابل ملاحظه‌ای افزایش می‌یابد. **اسمیت** برای نشان دادن مزایای تقسیم کار، مثال معروف کارخانه سنجاسازی با ۱۰ کارگر را می‌آورد که چگونه با تقسیم کار و تخصص یافتن هر یک از کارگران در انجام یکی از مراحل تولید، میزان محصول تولید شده، نسبت به حالتی که این ۱۰ کارگر به طور جداگانه به تولید می‌پرداختند، بیش از ۲۰۰ برابر افزایش می‌یابد.

گرچه **اسمیت** برای اثبات مدعای خود، تنها مثال می‌آورد و همه جوانب مسأله را روشن نمی‌سازد اما کسی اصل «فایده‌مند بودن تقسیم کار» رانمی‌تواند انکار کند. توصیه‌های کسانی نیز که با تکیه بر استدلال **اسمیت**، به تقسیم کار بین المللی در زمان حاضر تن می‌دهند و آن را به نفع کشورهای جهان سوم می‌دانند اشتباه است. آنان تقسیم کار بین کشورها در صحنه اقتصاد جهانی را با تقسیم کار بین کارگران در کارخانه سنجاسازی قیاس می‌کنند، در حالی که این، قیاسی مع الفار است. در جهان واقعی، تقسیم کار، ناعادلانه و تحمیلی است. تولیدات کشورها نیز ناهمگن است. به طور کلی، در صورتی تقسیم کار بین کشورها برای همه آنها سودمند است که شروط زیر محقق شود:

۱. هر کشور، اختیار و توانایی آن را داشته باشد که به تنهایی تولید کند یا تقسیم کار را بپذیرد.

۲. هیچ کدام از مراحل تولید، از جهت سادگی، تخصص، هزینه یادگیری و مزایا، بر مراحل

دیگر برتری خاصی نداشته باشد.

۳. تولیدات همه کشورها همگن باشد و تفاوت ضروری یا غیر ضروری، استراتژیک و غیر

استراتژیک، صنعت کثیف و غیر آن وجود نداشته باشد.

۴. هیچ یک از کشورها، از جهت مدیریت بازار، تصمیم گیری درباره روند و میزان تولید و نیز

امکان سوء استفاده از مهارت خود، برتر از سایرین نباشد.

۵. بین کشورها تعارضی از نظر نژاد، مذهب و ملیت که زمینه ساز استثمار و استعمار است، وجود

نداشته باشد.

۶. برای این کشورها، نوع دیگری از تقسیم کار که سودمندتر است، مفروض نباشد.

۷. هیچ کشوری، حق قیمت نهادن بر کار خود را نداشته باشد و قیمت کالا با سازوکار بازار تعیین

شود. درآمدها و منافع حاصله از اضافه تولید، در اثر این تقسیم کار، بدون تبعیض تقسیم شود.

۸. نیروی کار در همه کشورها، عرضه کنندگان بازار واحدی به شمار روند که هیچ گونه

انحصاری در آن موجود نیست.

به علت این که در دنیای واقعی، تقسیم کار بین ملت های گوناگون - که از حیث نژاد، مذهب،

قدرت سیاسی و نظامی، تخصص و فن آوری و پیشرفت اقتصادی با یکدیگر متفاوتند و نسبت به هم

کینه های تاریخی بسیاری دارند - انجام می شود همه این فرضیه ها نقض می گردد؛ بنابراین،

استدلال‌هایی که منافع حاصل از تقسیم کار جهانی را، جهت پیوستن به جهانی سازی اقتصاد مطرح می‌کنند، از روی ساده‌انگاری است.

#### ۴. بهره‌گیری از مزیت‌های نسبی

کلیه کسانی که ایران را برای پیوستن به جهانی سازی اقتصاد، تشویق می‌کنند، این کشور را دارای مزیت‌های نسبی فراوانی می‌دانند که به سبب سیاست درونگرایی، به صورتی دست نخورده باقی مانده‌اند. به نظر این عده تنها در صورتی که اقتصاد ما در اقتصاد جهانی ادغام گردد و به سیستم تجارت جهانی پیوندد این مزیت‌ها به کار می‌آید و سهم ما از تجارت جهانی افزایش خواهد یافت.

این استدلال نیز مانند استدلال سابق، از افکار اقتصاددانان کلاسیک مایه می‌گیرد. **اسمیت** در کتاب **ثروت ملل**، از تجارت آزاد به عنوان بهترین سیاست برای کشورهای جهان نام می‌برد. به نظر وی از طریق تجارت آزاد، هر کشور می‌تواند در تولید کالاهایی تخصص پیدا کند که در آن‌ها دارای مزیت مطلق است (یعنی می‌تواند آن‌ها را با کارایی بیش‌تری نسبت به ملل دیگر تولید کند) و کالاهایی را وارد کند که در آن‌ها فاقد مزیت مطلق است. این تخصص که عوامل تولید در سطح بین‌المللی کسب می‌کنند، موجب افزایش تولید جهان می‌شود.

**ریکاردو** نیز خاطر نشان کرد حتی اگر کشوری در مقایسه با کشور دیگر، در تولید یا واردات کالا، دارای مزیت مطلق نباشد، باز داد و ستدی با منافع متقابل صورت خواهد گرفت. کشوری که دارای کارایی کم‌تری است، باید در تولید و صدور کالایی تخصص یابد که در آن مزیت نسبی بیش‌تری دارد. قانون مزیت نسبی یکی از مشهورترین قانون‌های اقتصادی است.

باید دانست که قانون مزیت نسبی **ریکاردو**، هنگامی برای پیوستن به تجارت آزاد بین‌المللی، قابل استناد است که فرضیه‌های ذیل درباره آن محقق باشد:

۱. همه کالاهای صادراتی کشورها، همگن باشد و هیچ کدام مزیتی از جهت ضروری بودن یا استراتژیک بودن، بر دیگری نداشته باشد.

۲. رابطه مبادله، در یک بازار کاملاً رقابتی تعیین گردد و هیچ گونه انحصار یا تحمیلی برای تغییر آن، به نفع یک طرف تجاری وجود نداشته باشد.

۳. مزیت‌های نسبی برخاسته از امکانات طبیعی تولید و استعداد و توانایی‌های ذاتی ساکنان یک سرزمین باشد و به هیچ وجه، از خارج تحمیل نشده باشد.

۴. تولید بر طبق این مزیت‌های نسبی، باعث عقب ماندگی، توسعه نیافتگی و زیاد شدن فاصله تکنولوژیک با سایر طرف‌های تجاری نشود.

۵. تحصیل مزیت نسبی در تولید کالایی، به جای کالای دیگر، نیازمند زمان و هزینه فراوان نباشد.

۶. مزیت‌های نسبی همراه یارانه‌های آشکار و پنهان دولتی نباشد.

اما در اقتصاد جهان کنونی، هیچ یک از این فرضیه‌ها تحقق نمی‌یابد. کشورهای شمال می‌کوشند

برتری خود را در تولید کالاهای استراتژیک که محتاج فن آوری پیچیده است، حفظ کنند. بازارها

تحت سلطه شرکت‌های چند ملیتی است. کشورهای در حال توسعه که صادرکننده مواد اولیه

و کالاهای کشاورزی‌اند، تأثیر اندکی بر تعیین رابطه مبادله دارند و هر لحظه، فاصله تکنولوژیکشان با



کشورهای پیشرفته بیش تر می شود. با وجود این، اقتصاددانان طرفدار جهانی شدن، توصیه می کنند که به سیستم تجارت آزادپیوندیم و از برتری های اندک خود، در تولید کالاهایی، مانند پسته، فرش و محصولات پتروشیمی بهره ببریم. دل بستن به مزیت هایی این چنین که حتی در وجودشان نیز، به دلیل یارانه های پنهان و آشکار دولت، تردید هست؛ موجب عقب ماندگی بیش تر خواهد شد. معلوم نیست، چرا باید سرنوشت نسل پر توان و با استعداد ایران کنونی، به دست شرکت های چند ملیتی سپرده شود و آنان شرایط را بر ما تحمیل کنند. استدلال های این اقتصاددانان، متکی بر نظریه قدیمی مزیت نسبی است که برای تحلیل مسائل تجاری در زمان حاضر تا حدی نارساست.

نظریه قدیم مزیت نسبی با هدف تبیین مکان جغرافیایی صنعت در قرن نوزدهم و بیستم، مطرح شد. در این نظریه، مکان تولید به دو عامل بستگی داشت: منابع طبیعی و ضریب ترکیب نسبی عوامل تولید (وجود سرمایه و نیروی کار نسبتاً فراوان). کشورهایی که خاک خوب، آب و هوای مناسب و بارندگی کافی داشتند، باید در تولید محصولات کشاورزی و کشورهایی که ذخایر نفتی داشتند، باید در صنعت نفت تخصص می یافتند. کشورهایی که از نظر نیروی کار غنی بودند نیز کالاهای کاربر می ساختند. برای مثال امریکا در جنوب پنبه می کاشت، زیرا خاک و موقعیت اقلیمی مساعد داشت. در نیوانگلند پارچه تولید می کرد، زیرا این ایالت سرمایه و نیروی آبی داشت که کارخانه ها را به کار اندازد. تگزاس سرزمین نفت بود و فراوانی بر ایجاب می کرد که آلومینیوم در واشنگتن ساخته شود. در سایر مناطق جهان نیز وضع چنین بود.

در آغاز قرن بیستم، اقتصاد مبتنی بر منابع طبیعی بود. در ۱۹۱۷ که زمان رونق کارخانه ها بود، از

۲۰ واحد بزرگ صنعتی، ۱۳ واحد آن هنوز با منابع طبیعی سروکار داشتند. کشورهایی مانند شیلی و

آرژانتین که منابع طبیعی داشتند، ثروتمند و کشورهای مثل ژاپن که منابع طبیعی در اختیار نداشتند، محکوم به تهیدستی بودند. در حالی که در اواخر قرن، در لیستی که وزارت صنعت و تجارت بین‌المللی ژاپن منتشر کرد، پیش‌بینی می‌شود که صنایع زیردر دهه ۱۹۹۰ و اوایل قرن بیست و یکم، رشدی سریع خواهند داشت: میکروالکترونیک، بیوتکنولوژی، صنایع تولید مواد جدید، ارتباطات راه‌دور، روبات‌ها و رایانه‌ها. همه این‌ها صنایعی متکی بر نیروی فکری هستند و می‌توانند در هر جای دنیا مستقر شوند. امروزه منابع طبیعی از معادله رقابتی خارج شده‌اند. با در نظر گرفتن تورم، قیمت منابع طبیعی، از نیمه دهه ۱۹۷۰ تا نیمه دهه ۱۹۹۰، ۶۰ درصد پایین آمده است و می‌توان پیش‌بینی کرد که در ۲۵ سال آینده، قیمت منابع طبیعی ۶۰ درصد دیگر هم سقوط کند. دست‌یابی به سرمایه نیز از معادله رقابت خارج شده است. با ایجاد بازار جهانی سرمایه، هر کس بنا به ضرورت، می‌تواند از نیویورک، لندن یا توکیو وام بگیرد. در دوران صنایع مبتنی بر نیروی فکری، ضریب‌های سرمایه نیروی کار متغیرهای چندان معناداری نیستند. امروز تنها منشأ مزیت نسبی دانش و مهارت است.

کسانی که در ایران، از پیوستن به سیستم تجارت آزاد دفاع می‌کنند، توجه چندانی به مصداق مزیت نسبی امروز و ضعف ما در این زمینه ندارند و تنها به مباحث اقتصاددانان کلاسیک دل‌خوش ساخته‌اند و نظریه مزیت نسبی را چنان به رخ می‌کشند که گویا همه مردم، از داد و ستد آزاد میان کشورها نفع خواهند برد. اما این ادعا از نظر فنی صحیح نیست، زیرا حتی اگر شرایط کشور ما برای ادغام در اقتصاد جهانی مساعد باشد - که چنین نیست - کل درآمد کشور در اثر بهره‌بردن از مزیت‌های نسبی بالا می‌رود، اما بسیاری افراد در مرزها، زیان خواهند دید و کسانی که از ادغام

اقتصادی نفع برده‌اند باید این زیان‌ها را جبران کنند، که در عمل این اقدام صورت نمی‌گیرد و در عوض نابرابری‌های ایجاد شده، به پای دولت اسلامی نوشته خواهد شد.

مسئله مهم دیگر این است که اقتصاد ایران دارای ضعف‌هایی است که با وجود آن‌ها، حتی اگر

شرایط بین‌المللی کاملاً مساعد باشد، نخواهیم توانست از مزایای ادغام و اتحاد با اقتصاد جهانی، سود ببریم. و ابتدا باید برای برطرف ساختن این ضعف‌ها بکوشیم.

## گفتار دوم: آثار منفی جهانی شدن اقتصاد

### ۱. بحران های اقتصادی

بحران های اقتصادی که در اثر جهانی شدن، روی می دهد، به چند دسته تقسیم می شوند:

**اول.** بحران های مالی که کشورهای گوناگون جهان، به علت بین المللی شدن و وابستگی متقابل

بازارهای مالی و معاملات جهانی بورس، دچار آن می شوند. یک شاهد برای این مطلب رفتار

بازارهای اورا بهادار سراسر جهان، در ۱۹ اکتبر ۱۹۸۷ (دوشنبه سیاه) پس از سقوط قیمت ها در

بورس نیویورک است. بحران مالی مکزیک نیز در ۱۹۹۴ اتفاق افتاد. آخرین بحرانی که به سبب

معاملات بدون ضابطه در بورس های جهان به وقوع پیوست، بحران مالی کشورهای جنوب شرق آسیا

بود. حجم معاملات روزانه بورس های جهانی ۱۰۰۰ میلیارد دلار است، در حالی که حجم سالانه

تجارت جهانی از ۴۰۰۰ میلیارد دلار تجاوز نمی کند. بنابراین هر از چند گاه، وقوع بحرانی که

سودهای کلان را نصیب سرمایه داران بزرگ می کند، محتمل است. این امر به زیان کشورهای

جنوب است، چنان که به ادعای **مهاتیر محمد**، نخست وزیر مالزی، در اجلاس کشورهای گروه ۱۵

در قاهره، طی بحران اخیر کشورهای جنوب شرق آسیا، این کشورها نیمی از ثروتشان را از دست

دادند.

**دوم.** بحران بیکاری؛ شرکت های تولیدی برای بالابردن قدرت رقابت و توان مقابله با بحران های

اقتصاد جهانی، هزینه های کارگری خود را کاهش می دهند. این شرکت ها یا سیستم تولیدشان را به

صورت خود کار در آورده اند، یا آن که فرآیند تولید را به اجزای مختلف تقسیم کرده، بخش های

کاربر را به بیرون از مرزها منتقل ساخته‌اند و یا هر دو کار را با هم انجام داده‌اند. در نتیجه نیاز به نیروی کار، به ویژه نیروی کار غیرمتخصص، پیوسته رو به کاستی دارد. این روند میلیون‌ها نفر را در کشورهای صنعتی از داشتن شغل محروم ساخته است.

به نوشته **ویلیام گریدر**، تحولات تکنولوژیکی و اهمیت فزاینده نقش اطلاعات و سیستم‌های اطلاع‌رسانی و نیز گسترش شبکه‌های رایانه‌ای، سبب شده است که قدرت و سطح رقابت‌پذیری اقتصادی و تولیدی، بسیار کم‌تر از گذشته، به نیروی کار انسانی وابسته باشد و بیش از پیش به بهره‌مندی از رایانه‌ها و روبات‌های صنعتی بستگی پیدا کند. این امر باعث کاهش نسبی، اما بی‌وقفه سطح زندگی بخش قابل توجهی از نیروی کار انسانی، در کشورهای در حال توسعه و حتی کشورهای بزرگ صنعتی شده است. افزایش نرخ بیکاری، به سبب تحولات مربوط به روند جدید ایجاد ارزش افزوده اقتصادی و تجاری، از طریق به کارگیری رایانه‌ها و روبات‌ها، مشکلات فراوان اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را به دنبال داشته است.

بحران کنونی مهاجرت در سطح جهان نیز تا حدی از این مشکل ناشی می‌شود. فشار اوضاع نامطلوب اقتصادی در کشورهای در حال توسعه، ده‌ها میلیون نفر را به امید به دست آوردن کار، به کشورهای ثروتمند می‌کشاند. آن‌هم درست زمانی که کشورهای صنعتی، دیگر نیازی به کارگران فاقد تخصص ندارند.

## ۲. وخیم‌تر شدن وضعیت محیط زیست

واقعیت این است که امروزه بحران زیست محیطی، ابعاد فاجعه آمیزی به خود گرفته؛ برای مثال، در حال حاضر کم تر از ۱٪ از ۶۰ میلیون متر مکعب «الوار» مناطق استوایی، بر اساس مناسبات زیست محیطی مورد بهره برداری قرار می گیرد. در افریقا در مقابل ۲۹ درخت قطع شده، تنها یک درخت کاشته می شود. از سال ۱۹۵۰ به بعد، جهان، یک پنجم خاک زراعی، یک پنجم جنگل های استوایی و ده ها هزار نوع از گیاهان و جانوارانش را از دست داده است.

عرضه ارزان مواد اولیه توسط کشورهای جنوب، با الگوی برداشت نامناسب، در نهایت به ویرانی محیط زیست سراسر جهان می انجامد. با این که سهم اصلی آلوده کردن و نابود ساختن محیط زیست، از آن کشورهای ثروتمند است، آنان از تقبل هزینه های زیست محیطی سرباز می زنند.

طبق الگوی تقسیم کار بین المللی و وظیفه جهان سوم صادرات مواد خام و محصولات کشاورزی است اما با وجود اقتصاد وابسته و سراسر مقروض این کشورها و به سبب آن که بازار بزرگ مواد اولیه و سیستم قیمت گذاری، عملیات کنترل کشورهای مرفه است، سهم ناچیزی از قیمت نهایی، که حتی کفاف مخارج زندگی آنها را نمی دهد، نصیب صادرکنندگان می شود. از این رو کشورهای فقیر، جز فشار آوردن بر محیط زیست و حراج ثروت های طبیعی خود چاره ای ندارند. به یقین این روند غم انگیز، فاجعه بزرگی را برای محیط زیست در پی خواهد داشت.

به علت تفکیک ناپذیری جنبه های داخلی و خارجی مسائل زیست محیطی و با توجه به این واقعیت که اجزای محیط زیست، مانند اقیانوس ها و جو، حد و مرز فیزیکی ندارند، تردیدی نیست که آثار تخریب، همچون آلودگی هوا و ضایعات سمی به سرعت در همه نقاط جهان ظاهر می گردد

و اگر کشورهای صنعتی مروج تجارت بین‌المللی که مسبب اصلی تخریب محیط زیست هستند و توانایی مالی کافی نیز دارند، در این زمینه همکاری نکنند، کشورهای جنوب قدرت حل این مشکل را نخواهند داشت. اما متأسفانه آنان که بر ماشین‌پر سروصدای جهانی سازی سوارند، ناله‌های پابرهنگان در راه مانده رانمی‌شنوند.

### ۳. جنگ فقر و غنا

تشدید نبرد بین تهیدستان و قوی‌دستان، مهم‌ترین و تلخ‌ترین اثر جهانی شدن است. دیری است که این مبارزه نابرابر آغاز شده است، لیکن جهانی شدن آن را شدت می‌بخشد و از همه مهم‌تر محدوده جنگ را از بین کشورهای غنی و فقیر، تا داخل مرزها و میان شهروندان یک کشور وسعت می‌دهد و مرزهای جدیدی بین دارا و ندار به وجود می‌آورد. نزاع در این مرزهای نو، همچون مرزهای قدیمی، خون‌ریزی‌ها و خسارت‌های فراوانی در پی خواهد داشت.

زمینه بحران در نیمه دوم قرن بیستم، فراهم شده است. اختلاف درآمد ۲۰ درصد غنی‌ترین و ۲۰ درصد فقیرترین جمعیت جهان، در سه دهه اخیر، دو برابر شده و اکنون نسبت درآمد دو گروه، ۱۵۰ به یک است. حدود ۸۵ درصد تولید جهانی را ۲۰ درصد از ثروتمندترین مردم جهان در اختیار دارند، در حالی که ۲۰ درصد فقیرترین مردم، تنها ۱/۴ درصد از این حجم را تولید می‌کنند. دو سوم کل مواد اولیه تولید شده در جهان، به کشورهای توسعه یافته صادر می‌شود. مواد اولیه خام، مهم‌ترین منبع درآمد بسیاری از کشورهای در حال توسعه است. قیمت واقعی مواد اولیه صادراتی در مقایسه سال‌های ۸۱-۱۹۷۹ و ۹۰-۱۹۸۸، به طور متوسط ۵۰ درصد کاهش یافته است. به سبب نیاز

شدید این کشورها به ارز برای پرداخت بدهی‌هایشان، عرضه مواد اولیه، بیش از تقاضای بازار، موجب کاهش قیمت‌ها شده است. در سال‌های ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۲، کشورهای جنوب حدود ۲۸۰ میلیارد دلار، بیش از آنچه در قالب وام‌های مخصوص جدید و کمک‌های دولتی دریافت کردند، بابت اصل و فرع بدهی‌های خود به بستانکاران شمالی پرداخته‌اند.

کشورهای فقیر برای جبران تنگدستی‌شان دست به هر کاری می‌زنند. وزیر تجارت گینه بیسائو اعتراف کرد که این کشور با دریافت ۶۰۰ میلیون دلار، اجازه داده است، ۱۵ میلیون تن مواد زاید خطرناک به این کشور انتقال پیدا کند. وی گفت: «ما محتاج پول هستیم!».

نقش شرکت‌های چند ملیتی در فقیرتر شدن جهان سوم، بسیار اساسی است. این شرکت‌ها از طریق جلوگیری از دستیابی کشورهای جهان سوم به تکنولوژی‌های تولیدی و سود دادن این کشورها به سوی تکنولوژی‌های مصرفی، احداث شعب از طریق سرمایه‌گذاری‌های مشترک در صنعت مونتاژ، کنترل فعالیت‌های صنعتی جهان سوم و از مدار خارج نمودن تولیدات استراتژیک این جوامع، امکانات رشد و توسعه آنان را فلج می‌کنند. اکنون کار به جایی رسیده است که جهان سوم، نیازمند محصولات کشاورزی کشورهای صنعتی است.

خطر سهمگین‌تر، شکل‌گیری دو طبقه فقیر و ثروتمند جهانی است. سیر تحولات به گونه‌ای است که با جهانی شدن اقتصاد و یکی شدن بازارهای سراسر جهان و تشدید وابستگی اقتصاد کشورها، احتمال وقوع مسائل قوت می‌یابد.



ا. **صف بندی های جدید:** پیش از جهانی شدن اقتصاد، مرزهای جغرافیایی، طبقات ثروتمند

کشورها را از یکدیگر متمایز می ساخت. سرمایه دار آلمانی تعلق خاطری نسبت به همتای انگلیسی اش نداشت. مذهب، نژاد و علایق ملی، آنان را از هم جدا می کرد و گاه روبه روی هم قرار می داد. گرچه ثروتمندان با فقیران هموطن خود، نامهربان بودند، اما عملاً در یک صف جای داشتند. جهانی شدن اقتصاد، سرمایه ها را از حصار مرزها آزادی سازد و تعصبات مذهبی و تعلقات ملی در سایه انگیزه کسب حداکثر سود، رنگ می بازد. در دریای اقتصاد جهانی، سرمایه داران گوشه و کنار دنیا، برای صید «منفعت» در مکان ها و تشکلهای جدیدی گرد می آیند و بدین گونه، صف بندی های نوری به وجود می آید. «ثروتمند جهانی شده» در مقابل «فقیر جهانی شده» موضع می گیرد. دیگر بین آنها تعلق که زمینه گفت و گو و توافق را پدید آورد، وجود ندارد بلکه شکافی پیدا شده که پل زدن بر روی آن بسی دشوار به نظر می رسد.

ب. **تغییر وظایف دولت:** با ادامه جهانی شدن، روند تضعیف نهاد دولت شتاب می گیرد. گرچه

«دولت» از بین نمی رود، اما وظایف آن دوباره تعریف می شود؛ زیرا با تداوم جهانگرایی، دولت از انجام وظایف گذشته اش ناتوان می شود و دیگر نمی تواند گرفتن مالیات، تخصیص بودجه های عمرانی، اصلاح توزیع درآمدها و ایجاد امنیت و رفاه برای همگان را تحقق بخشد و برای بقا چاره ای جز تکیه بر اغنیا و اجرای خواسته های آنان ندارد. از این پس، دولت به عنوان ابزاری برای حمایت از بازار آزاد، فرونشاندن شورش های بینوایان و محافظت از جان و مال سرمایه داران درمی آید.

چنین دولتی پاسخ گوی خواسته های عامه مردم نیست. وظیفه نیروهای نظامی و انتظامی نیز حفاظت از شهرک های ثروتمندان و مقابله با انبوه سارقان مسلح خواهد بود.

**ج. بی وطن شدن سرمایه:** با امن شدن جهان برای سرمایه، دغدغه اصلی سرمایه داران بر طرف

می شود. آنان دیگر نیازی ندارند وابسته به ملت خود باشند چرا که این وابستگی برایشان هزینه ایجاد

می کند. در پهنه جهان، سرمایه داران آسیایی، اروپایی و امریکایی یکدیگر را می یابند. منافع آن هادر

همگرایی بیش تر تحقق خواهد یافت. با نزدیک شدن آنان، دولت ها نیز که نگهبانان اقتصاد جهانی

شده هستند، فاصله ها را کم تر می کنند. همه چیز بر ضد فقرا سامان می گیرد.

**د. تشکیل دولت جهانی:** اگر سرمایه داری در صدور لیبرالیسم و دموکراسی به اکثر کشورهای

جهان توفیق یابد و معیارهای بازار آزاد راهمگانی نماید، دولت هایی همگون پدید می آیند که به

تعهدات بین المللی، بیش از وظایف ملی می اندیشند و در اثر اتحادشان، سازمان های فراملی، چون

سازمان ملل قدرت می گیرند و اندک اندک نهادی برای کنترل جهان و حفظ نظم بین المللی و

سرکوب متجاوزان و تنبیه قانون شکنان پدید می آید. در این صورت، دولت های ملی، سازمان های

اجرایی دولت بین المللی خواهند بود. در آن هنگام بینوایان، دیگر پناهگاهی نخواهند داشت و جنگ

فقر و غنا در تمامی عالم به وقوع خواهد پیوست.